

ردپای فمینیسم در آثار آل احمد

محمد رضا کمالی و شاهپور شهولی*

چکیده

نهضت فرهنگی رنسانس را می‌توان نقطه‌ی عطف مهمی در طول تاریخ بشریت دانست که در شکل‌گیری حرکت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان معاصر نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. دستاورد مهم این نهضت، توجه به یافته‌های تجربی و عقل‌ابزاری در سیاست‌گذاری زندگی فردی و اجتماعی بشر، توجه به خود یا اومانیسم‌گرایی و همچنین برآورده شدن حقوق مادی و محدود کردن حاکمیت مذهب بود. نتیجه قطعی نهضت رنسانس، در هم ریختن مناسبات اجتماعی و زیر سوال رفتن بسیاری از اصول و ارزش‌های رایج بود. اما تا تغییر نگرش موجود نسبت به زن و حقوق اجتماعی زنان (فمینیسم) زمان زیادی لازم بود. طرح نظریه‌ی برابری زن و مرد به قرن هفدهم برمی‌گردد. برخی نخستین فمینیست‌ها در آنبراد استریت می‌دانند که ایگالی‌ادامز، همسر جان ادامز از رهبران جنگ‌های استقلال آمریکا، حرکت وی را ادامه داد. برخی نیز سابقه‌ی این نهضت را به انقلاب ۱۶۸۹ انگلیس باز می‌گردانند و نویسندگانی چون (کریستین دو بیان)، (ماری وتن) و (ژرژساند) در این عرصه آثاری بر جای گذاشته‌اند. این حرکت در دوران انقلاب فرانسه به وسیله‌ی (کندورسه) و (سن سیمون) ادامه یافت. در حقیقت فمینیسم می‌خواست جای حقوق از دست رفته زنان را پر کند. فمینیست‌ها بر این باور بودند که زنان جهان در مقایسه با مردان مورد ستم قرار دارند و تفاسیر زیادی از زن و ظلم بر او ارائه می‌دادند. نهضت برابری طلبی زنان به صورت منسجم نام و نشان‌دار سابقه‌ای بیش از ۱۵۰ سال دارد اما از اواخر قرن ۱۹ اندیشه‌های زن‌گرایانه‌ی غربی در قالب آثار مکتوب به کشورهای اسلامی راه یافت. شاید مصر اولین کشوری باشد که در اندیشه‌ی فمینیستی به آن وارد شده باشد. امروزه فمینیست‌های زیادی در کشورهای اسلامی بخش مهمی از تلاش خود را صرف مبارزه درون‌دینی برای حاکمیت نگاه زن‌گرایان می‌کنند که معروف‌ترین آنها فاطمه نری‌سی از مراکش، رفعت حسن از پاکستان، عزیزه الصبری از لبنان و... می‌باشند که به قول یکی از فمینیست‌های ایرانی خارج از کشور موضعی دین‌باورانه دارند.

کلیدواژه: فمینیسم، غرب زدگی، زن، آزادی زنان.

اما این نهضت دارای نواقصی بود و نتوانست به طور کامل در اجرای اهداف خود موفق باشد. به عنوان نمونه منتسکیو، در روح القوانین، زنان را موجوداتی با روح های کوچک، متکبر، خودخواه و دارای ضعف دماغی می داند. او زنان را از امتیازاتی که مردان از آن برخوردارند بر حذر می دارد. اما زن شایسته بدشگون است/ در یک کلام باید بی نهایت نادان باشد/ و اگر راستش را بخواهید برای او همین بس/ که بتواند خدا را دعا کند، به مرد عشق بورزد، به خیاطی و نخ ریزی بپردازد

« آگنس جان، ازدواج شوخی نیست

مقام زن بایسته وظایفی مشقت بار است.

و به گمان من شما فقط برازنده وابستگی هستید

قدرت مطلق از آن ریش است

با وجودی که مرد و زن دو نیمه جامعه اند

این دو نیمه اصلاً برابر نیستند،

یکی نیمه فرادست و دیگر فرودست.

و یا در جای دیگر آمده است:

بی ایمان و بی قانون، بی ابزار و بی خود

تباه کننده حق و عدالت و انصاف

زن، ناپایدار، دمدمی، هرزه گوی، ناپاک

خودنما، خسیس، ننگین، ... پتیاره، حریص

جادوگر، عربده جو، گستاخ، زیانکار

آتشین مزاج، ناسپاس و بسیار ستمگر^۱ است»

هر چند گفته شده است که فمینیسم در ایران، دارای زمینه ی چندانی نبوده است؛ اما با ظهور آن در غرب، بسیاری از زنان، سازمانها و گروههای حمایت از حقوق زنان در ایران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم خواستار پیاده شدن بسیاری از اصول آن بودند.

زنان ایرانی که همواره در طول زندگی خویش در زیر سلطه مردان بوده اند و یا بیشتر از مردان معروض محدودیت های گوناگون بوده اند در این زمان بود که به ندرت مجال می یابند تا در امور جامعه شرکت

کنند و نیروی خویش را در توسعه و تغییرات اجتماعی به کار اندازند. این سرنوشت موجب گردید که از یک سو، قوای دماغی و شور زندگی خواهی زنها خفه و خاموش شود و از سوی دیگر در همین وضعیت نامطلوب و مقرون به تیره روزی، با مردان مقایسه گردند و مورد داوری تاریخ قرار گیرند. اما جای خرسندی است که شرایط پیشین در تغییر است و زنان ما نیز مانند نسوان سایر کشورها به دولت بیداری دست می یابند. بر این اساس ملاحظه می کنیم که درست یک قرن پیش یعنی مقارن با انقلاب مشروطیت، زنان ایرانی نیز به پیکاری خردمندان و دامنه دار دست می یازند و مطالبات خود را در حوزه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پیش می نهند و بر تحقق آن تاکید می ورزند. در آن هنگام زنان به خوبی دریافته بودند که برای وصول به آرمانهای والای خویش، نخست باید بنیاد خودکامگی را برافکنند و آنگاه با استقرار حکومت قانون دست زنند. زیرا در پرتو آرامش و امنیت که محصول حکومت قانونی است، آگاهی علمی و فنی دست می دهد و جامعه تسلط خود را بر محیط اعمال می کند. از این رو زنان در جریان انقلاب مشروطیت با جسارت بیشتر پیش تاختند و به پیروزی آن امداد رسانیدند. چندان که لباس رزم پوشیدند و حتی بی آنکه مردان مجاهد و فرماندهان ایشان آگاه شوند جنگیدند و نقد زندگی خویش را نیز در این راه باختند. هدف زنان رفع تبعیض دیرینه تاریخی در عرصه زندگی اجتماعی خویش بود و برای تحقق این مهم می بایست خود را توانا سازند اما چگونه این کار امکان پذیر بود؟ از منظر زنان عصر مشروطیت آموزش دختران ایرانی ضرورت داشت. زیرا تعمیم سواد و ایجاد مهارت های لازم برای مشارکت اجتماعی و حضور در جامعه و کسب درآمد به استقلال زن می انجامید و او را از وابستگی به مرد می رهانید. پس شگفت نیست که می بینیم زنان در مدت کوتاهی انجمن تاسیس کردند و به انتشار نشریه پرداختند^۲ و مهم تر از همه اینها چهار سال پس از انقلاب مشروطیت علی رغم ناسازگاری های جامعه سنتی آن روز و مزاحمت های مخالفان آموزش زنان در ایران، فقط در تهران و در طی یک سال بیش از شصت مدرسه دخترانه احداث کردند و به آموزش وسیع زنان همت گماشتند. علاوه بر این زنان به منظور احقاق حق رای که یکی از حقوق مسلم زندگی مدنی به شمار می آمد، مبارزه کردند و برای تصویب آن بر مجلس فشار آوردند. گفتنی است که برخی از مردان فرهیخته آن روز نیز با جنبش زنان موافق بودند و از آن حمایت می کردند و از این روی می بینیم که زنان در اغلب موارد ناگزیر بودند که نه تنها دولت، بلکه با مردان و از جمله بستگان ذکور خویش نیز مبارزه کنند. در پرتو این

هر چند گرد آمدن مکرر زنان در مقابل مجلس و طرفداری آزادی خواهان از آنها، نتیجه ای آن چنانی در برداشت، اما آنچه به نظر می رسد این بود که این نهضت ادامه پیدا خواهد کرد و در نتیجه جامعه ناچار است تا مرحله ی تساوی کامل حقوق زن و مرد، همچنان که زمینه های حقوقی آن در حال تکوین است پیش رود. علاوه بر این پس از امضای مشروطیت در ۱۹۰۶، زنان فعالیت خود را تشدید کردند. زیرا مسائل مربوط به زنان چنان ابعادی یافته بود که الزاماً خود آنها می باید در کارها دخالت می ورزیدند. بعد از مشروطیت، هر چند موقعیت زن در جامعه ی ما تحول یافت، لیکن عملاً هیچ حق منطقی، اجتماعی و قانونی به او داده نشد.

بشری دلیرش در کتاب "زن در دوره ی قاجار" معتقد است که فمینیسم در ایران دارای پیشینه ای تاریک است. برای این اساس، چنین اندیشه ای در آثار بسیاری از نویسندگان، شاعران و روشنفکران و... بروز کرد که جلال آل احمد یکی از آنها بود. اما فمینیسمی که جلال به آن اعتقاد دارد با فمینیسم غربی متفاوت است. فمینیسم غربی آزادی زنان را بدون هیچ قید و شرطی می خواهد، در حالی که جلال چنین آزادی (در زمینه حجاب) را باعث ایجاد فساد و تباهی می داند.

بر این مبنا آثار آل احمد را می توان به دویخش تقسیم کرد. به عبارتی دیگر جلال در یک قسمت از آثار خود به نشان دادن بدبختی و ذلت زن ایرانی می پردازد و از سوی دیگر در یک سری از آثار خویش زنانی را به تصویر می کشد که نسبت به زنان قبل، از حق و حقوق بیشتری برخوردارند. به عبارت دیگر آل احمد با نشان دادن ضعف و حقارت خانمها از یک طرف و راههای بهبود وضعیت آنان که بسیار با اندیشه های فمینیستی نزدیک است از طرف دیگر سعی می کند وضعیت زنان را بهبود بخشد.

از دید جلال بدبختی زنان ایرانی به علت وجود مردسالاری مردان است که وی علل زیر را عامل آن می داند:

۱- دین:

با ورود دین اسلام به ایران، زنان ایرانی توانستند در پرتو اسلام به حقوق ازدست رفته خویش دست یابند اما با گذشت زمان، عده ای از مردان که تسلط گری و حکومت خویش رابه زنان در خطر دیدند با بهانه کردن دین، نه تنها زنان را تحت فشار و سلطه بیشتری قرار دارند بلکه اکثر حقوق زنان را نیز زیر پا گذاشتند. در واقع با سوء تعبیراتی که از احکام و قوانین مربوط به زن در دین اسلام توسط مردان انجام گرفت، زنان دچار چنین مشکلاتی شدند. رواج عقاید خرافی به تدریج مسیر فکری زنان را نیز عوض کرده بود.

داستان لاک صورتی، داستان زنی به نام هاجر است که از لاک، به ویژه رنگ صورتی آن لذت می برد و دوست دارد که یکی از آنها را در اختیار داشته باشد:

«تا به حال لاک به ناخن های خود نمالیده بود. ولی هر وقت از پهلوی خانم شیک پوشی رد می شد و یا اگر برای خدمتگذاری به عروسی های محل خودشان دعوتش می کردند، زیاد توی نخ لاک ناخن خانمها می رفت. نمی دانست چرا، ولی دیده بود که خانمها لاک های رنگارنگ به کار می برند، او لاک صورتی را پسندیده بود ... یکی دوبار، هوس ماتیک هم کرده بود ولی ماتیک گران بود...»^{۳۰}

اما هاجر به دو علت به آرزوی خود نمی رسد اول فقر و دوم که مهمتر از علت اول هم می باشد اعتقاد و تعصب دینی شوهرش است که مانع هاجر می شود که این کار در حقیقت نمونه بارز سلطه و اقتدار شوهر هاجر است که در مقایسه میان هاجر و زن همسایه رخ می دهد:

«طوری که کسی نفهمد، کمی به ناخن های خود نگرست. گرچه دستش از ریخت افتاده بود ولی ناخن های بدترکیبی داشت. همه سفید، کشیده و بی نقص بودند. چه خوب اگر می توانست آنها را مانیکور کند. این جا بی اختیار به یاد همسایه شان، محترم، زن عباس آقای شوهر افتاد. پڑهای ناشناس اون که برای تمام اهل محل می آمد، در نظر آورد. حسادت و بغض راه گلویش را گرفت...»^{۳۱}

که در نهایت پس از جدالهای بسیار زیاد که حتی به کتک کاری میان هاجر و شوهرش می انجامد، شوهر هاجر علت مخالفت خود را دین و مذهب می داند: «اوستا رجبعلی یک ربع دیگر آمد و هاجر را هم به اتاق خود برد... خوب! می خواین از خر شیطون پایین بیاین یا بازم خیال کتک کاری دارین؟ هاجر بغضش ترکید دست به گریه گذاشت. چرا گریه می کنی؟ آخه شوهرتم تقصیری ندارد. چکنه؟ ... چی می گی اوستا؟ اومدیم و من هیچی نگم. ولی آخه این زنی که کم عقل نماز کمرش می زنه. وضو می گیره! با این لاکهای نجس که به ناخونش مالیده نمازش باطله! آخه این طوری که آب به ناخنش نمی رسه که...»^{۳۲}

در کتاب غریبزدگی نیز آل احمد با استناد به آیه ی ۳۹ سوره نساء، اذعان می دارد که با سوء تعبیراتی از این آیه شده است، حق زنان پایمال گردیده است:

«طلاق هم که بسته به رای مرد است. "الرجال قوامون علی النساء" را هم چه خوب تفسیر می کنیم...»^{۳۳}

۲- فقر :

دومین علت مردسالاری از دید جلال فقر است. در داستان بچه مردم، یکی از علل عمده اقتدار مرد و زبونی زن، فقر و نداری عنوان می شود :

«خوب چه می توانستم بکنم؟ شوهرم حاضر نبود مرا با بچه نگه دارد. بچه که مال خودش نبود. مال شوهر قبلی ام بود که طلاقم داده بود حاضر هم نشده بود بچه را بگیرد. اگر کس دیگری جای من بود چه می کرد؟... اگر این شوهرم هم طلاقم می داد چه می کردم؟ ناچار بودم بچه را یک جوری سر به نیست کنم...»

۳- عدم خودباوری زنان :

اکثر زنان ما همواره در طول تاریخ، فاقد اعتماد به نفس و خودباوری بوده اند. همانگونه که مردان زن را فاقد این خصوصیت می دانستند زنان نیز به خود قبولانده بودند که واقعا نسبت به مردان در سطح پایین تری قرار دارند وعده ای از آنان خود را درمقابل مردان ناقص العقل یا کم عقل قلمداد می کردند. در نتیجه، خود را اسیر دست مردان کرده و به آن نیزایمان داشتند.

«... و روی خود را به هاجر کرد و افزود : هان چی میگی هاجر خانم؟ من چه می دونم اوستا. من که زن ناقص العقلی بیشتر نیستم که... کجا سرم میشه؟ این چه حرفیه می زنی؟ ناقص العقل کدومه؟ تو نباید بزاری شوهرتم این حرفارو بزنه. حالا خودت داری می گیش؟ حیف که شما زنا چیزی سرتون نمیشه.»^۷

و چنین اعتقادی است که باعث هر چه بیشتر خانه نشین شدن زنان می شود و اینکه بنشینند بزیاند شیران نر.

حالا خیلی وقت دارم که هی بنشینم و سه تا چهار تا بزایم.^۸

۴- بی سوادی :

یکی از دلایل دیگر مرد سالاری از دید جلال ، بی سوادی زنان می باشد . در دوران مشروطیت ، که جنبش هایی از زنان جهت رسیدن به حقوق اجتماعی خویش صورت گرفت ، یکی از اولویت های این نهادها، مبارزه با بی سوادی و بالا بودن سطح علمی زنان بود :

« آن قدر اوقاتم تلخ شده بود که نکردم نونای خشکمو ازش بگیرم : بی عرضگی رو سیاحت یکی نبود بگه آخه فلان فلان شده واسه ی چی مفت و مسلم دو من نونتو دادی به این مرتیکه الدنگ بیره؟

بازمون اووردن. نه سوادى، نه معرفتى نه هيچ چي! هر خاک وسر مرده اى تا دم گوشامون کلاه سرمون ميزاره و حاليمون نميشه.»

در داستان "زن زيادى" شخصيت داستان، علت تمام ناکامى هاى خود را در بى سوادى خود مى داند :

«خاک بر سرم کند. که همين طور دست روى دست گذاشتم و هر چه بارم کردند کشيدم. همه اش تقصير خودم بود. سى و چهار سال خانه ي پدرم نشستم و فقط راه مطبخ و حمام را ياد گرفتم. آخر چرا نکردم در اين سى و چهارسال هنرى پيدا کنم؟ خط و سوادى پيدا کنم؟ مى توانستم ماهى شندرغاز پس انداز کنم و مثل بتول خانم عمقزى يک چرخ قسطى بخرم و براى خود خياطى کنم. دخترهاى همسايه مى رفتند جوراب بافى وسر يک سال خودشان چرخ جوراب بافى خريدند و نان شان را که در مى آوردند هيچ، جهاز عروسى شان را هم خودشان درست کردند. و دست آخر هم تا طبق جهازشان را برده برادر کم چه قدر باهام سروکله زد که سواد يادم بدهد ولى من بى عرضه!» در ادامه جلال، بى سوادى زنان را باعث ايجاد معضل بزرگترى به نام خرافات مى داند. از ديدن روى آورى زنان به خرافات و تفکرات جاهلان، حاصل اوليه بى سوادى آنهاست. از بين بردن سرطان توسط سوپ داغ در داستان خواهرام و عنكبوت و گفتگوهاى جاهلان و خرافاتى مابين زنها در داستان سمنوپزان از جمله اين موارد است :

عمقزى گل تبه همان طور که دود قليان را در مى آورد با خاله آب نباتى حرف مى زد :

دختر چون صد بار بهت گفتم اين دکتر مکتورها را ول کن. بيا پهلوى خودم تا سرچله آبستنت کنم.

عمقزى من که حرفى ندارم. گفتى چله برى کن ، کردم. گفتى تو مرده شورخونه از رو مرده پير که پریدم و نصف گوشت تنم آب شد.^۹»

۵- تعدد زوجات :

همواره در طول تاريخ، تعدد زوجات دال بر استعمار، خفقان و بردگى زنان بوده است. در داستان جشن فرخنده مى توان نمونه آن را مشاهده کرد :

« وقتى از جلوى ابوالفضل گذشتند : دختره داشت مى گفت :

آخه صيغه يعنى چى آقاچون؟

همه ش واسه دو ساعته دخترجون. همين قدر که باهاش برى مهمونى ...

آهاى جارى! بلا از بغل گوشت گذشت! نزديک بود سرپيرى هوو سرت بياريم.^{۱۰}»

و در داستان سمنوپزان :

« می بینی خواهر؟ کرم از خود درخته. همین خاله خانجایی های بی شعور و پیه هستند که شوهر الذنگ من می ره با پنج شش تا بچه سرم هوو می آره.»

شمس آل احمد نیز می گوید:

... وقتی می خواهم احتمال بدهم هوویی که سر مادرمان آورد مفر دیگری بد تا ناچار گردد تا با حضور دایم خود در قفس خانه، با استمرار و تداوم یک جو عصبی و متشنج غذا داده باشد.^{۱۱} «

در کتاب سنگی برگوری، جلال به علل گوناگون به این مساله پرداخته است و این عمل را خارج از عدالت، آن هم عدالتی که باید در حق زنان اجرا شود می داند. وی چنین کاری را فقط مخصوص انسانهای شرقی می داند و آنها را به باد تمسخر می گیرد: «مساله اصلی این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشت یعنی از وقتی حد و حصر دیوار واقعیت کشف شد و طول و عرض میدان میکروسکپی، شاید هم پیش از آن. و این آدم یک مرد شرقی با فریاد سنت و تاریخ و آرزوها و همه مطابق شرع و عرف، که پدرم بود و برادرم بود و دامادها هستند و... و چه می گوید این مرد؟ می گوید از این زن بچه دار نشدی زن دیگر و جوانتر. و مگر می توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امایی هم بگوید؟ جز زنت؟ ولی آن مرد می گوید پس طلاق را برای چه گذاشته اند؟ و تو که می خواهی مثل همه باشی و عادی زندگی کنی بفرما. این گوی و این میدان. یا بنشینید و هووداری کنید. آخر الزمان که نیست.»^{۱۲}

در ادامه آل احمد، تنها عدالت موجود که در کشور ما در حق زنان اجرا می شود و آن عدالت انجام اعمال جنسی است، را به تمسخر می گیرد:

«... و آن مرد نه تنها اینها را می گوید بلکه به آنها عمل هم می کند. تمبانش که دو تا شد دو تا زن دارد و یک چهار اطاقی که خرید یکی دیگر. و یک شب اینجا و یک شب آنجا. یک دستمال بسته برای این خانه، یکی برای آن دیگری و عیناً مثل هم. عدالت پایین تنه ای. تنها عدلی که در ولایت ما سراغ می توان گرفت. آن هم گاهی و نه همه جا.»^{۱۳}

وقتی تا جایی پیش می رود که به پدر و برادر خویش نیز ایراد می گیرد:

«خیلی ساده است. آنها آدمهای دیگری بودند با زندگی دیگر. آنها هر دو روحانی بودند نام ایمان مردم را می خوردند. حافظ سنت بودند. چون دور نمی رفتند ناچار تجدید فراش می کردند. مگر می شود مرد بود و شصت سال آزرگار با یک زن سر کرد؟»^{۱۴}

مورد آخری که جلال به وسیله آن مرد سالاری موجود در جامعه را به نمایش می گذارد و لحن خشن زنان هنگام صحبت کردن از شوهرانشان است :

می بینی خواهر؟ کرم از خود درخته. همین خاله خانجایی بی شعور و پپه هستند که شوهر الدنگ من می ره با پنج شش تا بچه سرم هوو می آره... می گن سه روزه داره در دمی بره رو پاک می کند. بی غیرت فرصت را غنیمت شمرد.^{۱۵}»

و در جایی دیگر آمده است :

«حالا چرا گناه مردمو می شوری مادر؟

- چه می گی دختر! یعنی شوهر دیوس تو راه آب گیرش آورده؟ خونه خرس و بادیه مس فعلا صداش و درنیاز. یادتم باشه تو یه ظرف دیگه برای سمنو بکشیم. بابای قرمساق که آمد می گم با خود میراب قضیه رو حل کنه.^{۱۶}»

در مقابل مردان نیز چنین لحنی را به کار می بردند :

«مادرم بود. نفهمیدم کی از مطبخ در آمده بود. ولی می دانستم که حالا دعوا درخواهد گرفت و ناهار را زهرمارمان خواهد کرد.

زنیکه لچاره! باز تو کار من دخالت کردی؟ حالا دیگر باید دستشو بگیرم و سروکون برهنه ببرمت جشن.^{۱۷}»

وضعیت زنان از دید آل احمد در جامعه همان است که پیوسته در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشور ما، زنان به خاطر آن فریاد سر داده اند، گروهها تشکیل داده اند راهپیماییها کرده اند. و آن چیزی نیست جز برخورداری از آزادیها و برابری های اجتماعی. پیوسته گفته و می گوئیم که زن موجودی است که در کنار مرد زندگی می کند و یار و همدم اوست. اما هرگز مثل مرد شریف نبوده است. بلکه چون انسانی ضعیف ، مادونی مطیع و بازیچه ای منفعل برای اوقات فراغت مرد، در اختیار وی بوده است. او اسیر قدرت مرد است و برای زنده ماندن و حتی برای تغذیه باید از مرد کمک بگیرد و اینجاست که زن نقش واقعی خود را در پهنه گسترده ی جامعه ی انسانها، از دست می دهد و کار به جایی می رسد که می خواهد به هر نحو که شده، خود را با مرد (مظهر قدرت) پیوند دهد. در اجتماعی که آل احمد از آن صحبت می کند. زن این موجود انسانی که بقای بشریت را با دنیا آوردن نوزادان تضمین می کند، پیش از آنکه انسان باشد ، کالا است. شش است که مرد، تان، آن، راحت، مورد مطالعه قرار داد و از او بهره برداری نمود. کالایی

است مصرفی که برای لذت بردن از آن استفاده می کنند. از دید جلال مردانی که از حضور زنان در جامعه جلوگیری می کنند به دو گروه تقسیم می کند :

الف) دسته اول مردانی هستند که از دید آنها، زن از لحاظ جسمی و روانی در سطحی پایین تر از مردان قرار دارند.

ب) دسته دوم، آنهایی هستند که حضور زنان را عامل ایجاد فساد و فحشا می دانند :

«... پس در حقیقت چه کرده ایم؟ به زن تنها اجازه تظاهر در اجتماع را داده ایم فقط تظاهر. یعنی خودنمایی. یعنی زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است به ولنگاری کشیده ایم. به کوچه آورده ایم به خودنمایی و بی بند و باری واداشته ایم. که سر و رو را صفا بدهد و هر روز ریخت یک مدتازه را به خود ببندد و ول بگردد. آخر کاری، وظیفه ای، مسئولیتی در اجتماع، شخصیتی؟»^{۱۸}

زمانی که زن فقط و فقط به وسیله ی زیباییش می تواند در چشم مردان جلوه کند، زمانی که زن وسیله ای برای ارضای شهوت مردان است، زمانی که زن را می توان همانند یک کالا خرید و فروش کرد و به قول جلال هرگاه که دلت را زد و یا هدف خویش را بدست نیآوری، به راحتی او را کنار زده و دیگری را اختیار کردی و در نهایت زمانی که زن سنت های اصیل خویش را زیر پا بگذارد و همانند دری درخشان که فقط زیباییش خیره کننده است در جامعه حضور یابد، آن وقت است که از دید جلال زن، زن نیست در هیات یک عروسک خیمه شب بازی به خود می گیرد. در داستان جشن فرخنده با به کار بردن کلمه ی "زنکه" مخالفت صریح خویش را با بی حجابی نشان می دهد :

«فهمیدم که لابد بابام ازش نمی خواسته بره مسجد. هوا داشت تاریک می شد که رفتم دم در. یک صاحب منصب بود و دنبالش یک زن سرواز. یعنی چارقد به سر. هم سن های خواهر بزرگم. چارقد کوتاه گل منگلی داشت. هیچ زنی با این ریخت توی خانه ما نیامده بودکفیف به دست داشت و نوک پنجه راه می رفت... مادرم پائین کرسی نشسته بود و او را فرستاده بودبالا. سر جای خودش. یک جفت کفش پاشنه بلند دم در بود. درست مثل یک آدم لنگ دراز که وسط صف نشسته ی نماز جماعت ایستاده باشد. یک بوی مخصوص توی اتاق بود که اول نفهمیدم ... بله بوی عطر بود. از آن عطرها ! لب هایش قرمز بود و کنار کرسی نشسته بود ... از بوی زنکه هم بدم می آمد ...»^{۱۹}

از دلایل دیگر که جلال به مخالفت با آزادی حجاب می پردازد، دین اسلام است. وی در جلسه ای

خطاب به رئیس دانشکده می گوید :

تو در باره ی کدام حکومت حرف می زنی؟ تو می دانی در کدام شرایط زندگی می کنی؟ مذهب رسمی این مردم، شیعه است اما می بینی دخترانش بدون حجاب به آموزشگاه ها می روند. در مملکتی حرف می زنی که اول باید سران حکومت اصلاح شوند من می گویم اعلام کنند اگر این مملکت مذهبش شیعه اثنی عشری است، پس چرا دختران بدون روسری به کلاس می آیند بعد رو کرد به دختران حاضر و گفت: خانمها شما اگر اعتقاد به شیعه اثنی عشری دارید پس چرا بدون پوشش به اینجا برای استماع سخنرانی آمده اید؟ اگر مذهب و حکومت اثنی عشری نیست، پس اعلام کنند تکلیف را بدانیم.^{۲۰}

جلال ضمن دفاع از حقوق زنان و تاکید بر ضرورت حرکت جدی و فراگیر برای رفع ستم از زنان و بهبود شرایط اجتماعی و فرهنگی آنان، همواره بر این نکته پافشاری کرده است که هر تلاش و کوشش در راه رسیدن زنان به حقوق واقعی خویش، باید بر طبق ارزشها و آرمانهای دینی و ملی ما باشد و از هر گونه خود باختگی برکنار باشد در داستان زن زیادی، با شخصیت زنی روبرو هستیم که به راحتی بازبچه ی دست شوهرش می شود. در واقع بیان این مطلب از طرف جلال، نشان دهنده ی تاثیرپذیری وی از اندیشه های فمینیستی است. این زن آنقدر ذلت می کشد که حاضر است یک سال کلفتی مادر شوهر را بکند اما شوهرش او را طلاق ندهد: «وقتی رسیدیم - من در که می زدم - درست همان حالی را داشتم که آن روز همه پشت در اتاق مهمان خانه داشتم و او خودش آمد و دستم را گرفت و کشید تو. شاید بدتر از آن روز هم بودم. سر تا پا می لرزیدم، برادرم آمد در را باز کرد ... سلام و احوالپرسی کردیم و رفتیم تو. از دالان هم گذشتیم ... وسط حیاط که رسیدیم نکبتی بلند بلند رو به همه بلند گفت: این فاطمه خانم تون، دستتون سپرده، دیگه نذارین برگرده» و تا من آمدم فریاد بزنم "آخه چرا ...". که با همان پای افلیجش پرید توی دالان و در کوچه را پشت سر خودش بست».

این در حالی است که خانم نزهت الدوله (در داستان خانم نزهت الدوله از مجموعه زن زیادی) با آزادی کامل به دنبال شوهر مطلوب خویش می گردد. شوهرش می بایستی چشم آبی و قد بلند باشد و از صبح تا شب از نوک سر تا پای زنش را ببوسد:

"خانه مجزا گرفت و ... خودش زمام کارها را بدست گرفت گر چه از روی اکراه و اجبار ولی دو سه بار پیش وزیر جدید خارجه واسطه فرستاد و به هوای دیدن بچه ها و نوه هایش مخفیانه به خانه شوهر سابقش می رفت و با دخترهای شوهر کرده ی خودش رفت و آمد می کرد و تور می انداخت حیف که پدرش مرده بود و گرنه کار را دوسه روزه روبه راه می کرد ..."

و به راحتی هم از شوهرش با آزادی کامل جدا می شود :

«تا یک شب که توی رخت خواب کارشان تمام شد، رو به شوهرش گفت : منصور راضی شدی؟ و شوهر بی اینکه خجالتی بکشد، نه گذاشت و نه برداشت و در جوابش گفت : "آدم توخلاء هم که می ره راضی می شه."»

"... این دیگر طاقت فرسا بود. و خانم نزهت الدوله همان شب تصمیم را گرفت و فردا صبح خانه و زندگی را ول کرده و پس از نه سال شوهرداری یک سر به خانه ی پدر آمد. تا حدود زیادی می توان داستان خانم نزهت الدوله را با داستان خاله سوسکه و فمینیسم نوشته خانم آذرخت بهرامی مقایسه کرد. "همانگونه که می توان از نام داستان خاله سوسکه تشخیص داد، داستان در مورد زنی میانسال است که به دنبال شوهر مطلوب خویش می گردد و از میان قصاب و نجار و ... بالاخره با یک موش ازدواج می کند."

در کتاب سنگی بر گوری هنگامی که جلال در فکر و ذهن خویش نمی تواند جایگاهی برای بچه های سرراهی بیابد یک دفعه با به تمسخر گرفتن مذهب، قانون، سنت و اذعان می دارد که اگر آزادی میان زن و مرد (یکی از قوانین فمینیسم) در روابط قبل از ازدواج وجود داشت این مشکل هم حل می شد. به این معنا که اگر زن و مرد مطمئن می شدند که با داشتن چنین روابطی می توانند صاحب بچه شوند، با هم ازدواج می کردند. هر چند وی بلافاصله اذعان می دارد که این اعمال از سیطره ی مذهب، سنت و اخلاق خارج است اما اشاره ی وی قابل تامل است :

"و این جوروی بود که مدت ها در فکر مشروع بودن یا نبودن بچه های سر راهی بودیم این داغ باطله ای بود که در رحم بر پیشانی یکی می زنیم، که می زند معلوم نیست. اما زده می شود. فاعل مجهول است، یعنی اخلاق است و مذهب است و حفظ سنت است و این حرفهای قلمبه. ازدواجی که خود با ادای چند کلمه عربی یا فارسی رسمی شده است یا پس از ثبت در دفتری؟ واقعیت می گوید که در هر صورت زن و مردی گرفتار هم بودند... که پای عمل جنسی به میان آمده است چه ثبت شده و چه ثبت نشده. چه طبق سنت و چه مخالف آن. ببینیم شاید قضیه ارث و خون و دیگر روابط اجتماعی نباید به هم بخورد. همین مقررات از قرنهای پیش معین کرده، نه تنها معین کرده بلکه چون و چند آن را دم به دم بر سر بازار می کوبد. رجوع کنید به دستمال شب زفاف و به بوق و کرنای دهاتی روی بام حجله و

اینها یعنی اینکه من حتی در خصوصی ترین روابط با زخم بنده ی مقرراتی هستم که قرن‌ها پیش از من وضع شده ..."

بر همین مبنا آل احمد با در نظر داشتن اصولی از اصول فمینیسم خواستار برقرار قوانینی جهت رعایت حقوق زنان می شود که به قرار زیر است :

برابری زن و مرد از حیث حقوقی اجتماعی : بر اساس آنچه در مقدمه اعلامیه حقوق بشر ذکر شده است، دول عضو این سازمان متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت حقوق زنان را با همکاری سازمان ملل متحد تامین کنند. بر طبق بخشی از این اعلامیه، تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برابری رفتار کنند. و هیچ تمایزی در این میان وجود نداشته باشد. ماده شانزدهم این اعلامیه در مورد زناشویی است که در آن یادآوری شده است که هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت و ... با همدیگر ازدواج کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام طلاق، زن و شوهر در کلیه مسایل مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی باشند.^{۲۱}

به طور کلی می توان گفت، در حقوق مدنی ایران قبل از خرداد ۱۳۴۶، از حدود یکصد ماده ی قانونی که در قانون مدنی ایران در مورد روابط خانوادگی وجود داشته که هیچ ماده ای حقی را برای زن به رسمیت نمی شناخت و این چند ماده قانونی نیز بر اساس فتوای علمای دینی بوده است. در این قانون زن به منزله ی کالایی پست شمرده می شد. زیرا بر اساس مواد ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸، تمکین، مستحق هیچ گونه نفقه ای نخواهد بود. به موجب ۱۱۰۵، ریاست خانواده از خصایص شوهر محسوب می شود و در واقع می توان گفت که امری ذاتی به حساب می آمد (از خصایص شوهر است نه وظیفه) زن به صورت قانونی، آلت دست مرد قرار می گرفت و از مشغول شدن به هر نوع شغل یا حرفه ای بدون اجازه شوهر خود منع شده بود.

علاوه بر این، عقد ازدواج برای زن یک عقد لازم محسوب می شد که بر طبق شرایط عقد لازم، هیچگونه حق اعتراضی برای زن وجود نداشت و در مقابل مرد می توانست هر زمان که اراده کند زن خویش را طلاق بدهد. همچنین زنان، در زمینه کار و فعالیت نیز از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبوده اند. شوهر می توانست زن خود را از هر حرفه و یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند و مواد قانونی دیگر نظیر این سبب شده بود که در سطح وسیعی جلوی فعالیت نسبی زنان

در امور جامعه گرفته شود تا عملاً زنان نتوانند در صحنه‌ی اجتماع حضور یابند. در هیچ یک از آثار آل احمد زنی را که به حرفه یا شغلی مشغول باشد مشاهده نمی‌کنیم و فقط چهره‌های ساندویچی زنان اسیر و بدبخت را مشاهده می‌کنیم.

اعطای آزادی واقعی به زنان

آزادی واقعی زنان از دید آل احمد به این معنا است که در حالی که زنان می‌توانند در تمامی صحنه‌های اجتماعی حضوری فعال داشته باشند، شخصیت آنها نیز حفظ شود. علت اصلی مخالفت آل احمد با کشف حجاب رضاخانی نیز از همین امر نشأت می‌گیرد. جلال پیوسته سعی می‌کند مفهوم آزادی واقعی را به زنان بفهماند تا آنان با درک این به سوی انحراف کشیده نشوند. واقعیت این است که بسیاری از زنان جامعه ما نمی‌دانند که آزادی آنها در چه چیزی است. البته اکثریت مردم ما نیز شاید چنین موضوعی را به صورت کامل درک نکرده باشند ما باید بدانیم که:

قوت مغرب نه از چنگ در باب نی رقص دختران بی حجاب

از دید آل احمد، چنین آزادی نه تنها باعث هیچ تغییری در زمینه حضور زنان در جامعه نمی‌شود بلکه یک سری مسایل و مشکلات را نیز دامنگیر آنها خواهد کرد. در حالی که لازمه ترقی شخصیت اجتماعی زن، به وجود آمدن زمینه فکری و فرهنگی جامعه را می‌طلبد. زمینه‌ای که در آن نه تنها مورد لذت جویی مرد واقع نمی‌شود بلکه از قیومیت و انقیاد فکری مرد نیز خارج خواهد شد :

«از واجبات غرزدگی یا مستلزمات آن آزادی دادن به زنان است. ظاهراً لابد احساس کردیم که به قدرت کار این ۵۰٪ درصد نیروی انسانی مملکت نیازمندیم که گفتیم آب و جارو کنند و راه بندها را بردارند تا قافله نسوان برسد! اما چه جور این کار را کرده ایم.

همچنین جلال بی‌حجابی را یکی از عوامل ایجاد غرزدگی می‌داند و آن را باعث از هم پاشیدگی کانون خانواده‌ها و انحراف آنان قلمداد می‌کند. بر این مبنا اگر در سابق زن در حکم غنیمتی بود که مرد در جستجو تحصیل آن می‌بایست تلاش کند اما بعد از ایجاد چنین وضعیتی این زن است که خود را بر مرد باید عرضه کند. گویی زنان کالاهایی هستند که هر کدام که برچسب زیباتری بر چهره داشته باشد، زودتر خریداری خواهد شد. و از اینجاست که دیگر برای زن، خانه‌داری، وفاداری، کار و کوشش، حضور در اجتماع و ... مفهومی جز آن نخواهد داشت :

اما هر چه جناب سرهنگ خوب بود خانمش چه عرض کنم. یعنی جوان بود و شاید هم حق داشت. کارهایی با بنده می کرد که خجالت می کشم اسم بیاورم. بنده هم از ترس گروهبانی و خدمت صف جرات نداشتم بروز دهم ... بی ادبی می شود و خورد و خوراک مرتب و مشروب و قمار. خانم همه فن حریف بود و خیلی چیزها یاد بنده داد که توی هیچ دهی یا شهری به کار نمی آید. اما حیف که مدام بهم سرکوفت می زد که دهانت بو می دهد ...^{۲۲}»

جلال ادعاهای نظریه ی فمینیسم غرب را، مبنی بر اینکه زنان به این طریق می توانند سایر آزادی های خویش و همچنین حقوق خویش را بدست آورند، مورد نکوهش قرار می دهد. وی ادعان می کند که این نظریه فقط در حد حرف و صحبت باقی مانده است؛ چرا که نتوانسته است با به اجرا درآمدنش، تمام حق و حقوق از دست رفته زنان را به آنها برگرداند. از دید وی، چنین آزادی را که از طرف فمینیسم مطرح شده است در درجه اول شامل عده ی کمی از زنان می داند و در درجه دوم باعث از بین رفتن حیثیت و شخصیت زن خواهد شد. بر همین مبنا، وی تمام اصول فمینیسم را زیر سؤال می برد و آن را عامل از بین رفتن شخصیت زنان قلمداد می کند.

نیکلاس در ادامه تصریح می کند که نقایص فمینیسم در محتوای ادعاهای آن است :

فمینیسم در دهه هفتاد با شدت خود را نهضتی برای آزادی انسان معرفی کرد اما حال روشن شده است که تنها بخشی اندک از انسانها را در نظر دارد، آن هم باحکمیت پدید آوردن محدودیت های شدید، از جمله تاثیرات مخرب عاطفی جبران ناپذیر. فمینیسم به عنوان فلسفه ای عام، یک ننگ و نقص بزرگ است. این نظر هیچ دلیلی برای این امر ندارد که چرا باید با سوء استفاده از آزادی مطبوعات نظرات مخالف فمینیسم را سانسور کرد و هر نوع هرزه انگاری را رواج داد؟ حتی اندیشه آزادسازی زنان متضمن این است که زنان برده و اسیر مردان در همه زمینه ها باشند خود اصطلاح آزاد ساختن زنان، نشانگر حمله و خصومتی سخت به اساس روابط ضروری انسانی است.^{۲۳}

همچنین می توان از این حیث جلال را با روث سیدل مقایسه کرد. وی نیز یکی از جمله اشخاصی است که مخالفت خویش را با چنین آزادی هایی اعلام داشته است :

«... این امر چنان گسترده و ریشه دار است که در مسابقه پایانی برترین بازیکنان تیس که میان گردن سلما و گابریلاسا باتینی در آمریکا انجام شد، آنچه بیش از هر چیز مورد توجه خبرنگاران و تماشاگران

بی اندازه مشکل ساز است اما مسایل و نابرابری های مربوط به کار از قبیل فرصت های شغلی، دستمزد، شان و احترام نیز همچنان وجود دارد... آیا ما در ربع قرن اخیر زنان را متقاعد ساخته ایم که آنها نیز واقعا سزاوار حق و دارای نقش سازنده در جامعه آمریکا هستند. آیا چنان کرده ایم که زنان باور داشته باشند و هرگونه که می خواهند زندگی کنند؟^{۲۴}»

و این همان است که جلال می گوید :

«تا ارزش خدمات اجتماعی زن و مرد ارزش کارشان (یعنی مزدشان) یکسان نشود و تازن همدوش مرد مسئولیت اداره گوشه ای از اجتماع (غیر از خانه که امری داخلی و مشترک میان زن و مرد است) را به عهده نگیرد و تا مساوات به معنی مادی و معنوی میان این دو مستقر نگردد، ما در کار آزادی صوری زنان سالهای سال پس از این هیچ هدفی و غرضی... نداریم.»^{۲۵}

و در کارنامه ی سه ساله زمانی که در مورد تاتر "خانه بزرگتر" صحبت می کند اذعان می دارد که :
... باز هم یعنی اینکه آزادی بدنی مطرح است برای فریده خانم. فرجام و آزادی تن و نه آزادی فکر...
و این یعنی غربزدگی. به هر صورت مساله آزادی زن که موضوع نمایشنامه است نوعی آزادی پایین تنه ای است... و این کاری است که مدتی است باب روز شده. آمده اند حریمها و حرمت های یک سنت محلی را متمرکز کرده اند دور پایین تنه. و با دریدن این سوراخ می خواهند همه درست ها را بدرند و همه ارزشهای محلی را بی ارزش کنند. غافل از این که این جوری آدم در محیط مانوس روزمره تنها می ماند (که مهم نیست) و بی اثر می شود.^{۲۶}

از بین رفتن تبعیض جنسی :

مساله فروتر بودن جنسیت زن نسبت به مرد از دیرباز یکی از مسایل بحث برانگیز در تمامی کشورها بوده است. در واقع یکی از علل بروز مردسالاری و سلطه گری مردان از همین جا منشا می گیرد. در چنین وضعیتی زنان به عنوان سکه مسخ شده ای هستند که فقط گاهی از آنها صحبت به میان می آید و دارای اهمیتی نیستند. همواره از چنین تبعیضی رنج برده اند و پیوسته فریاد می زنند که ما زنان خواسته هایی داریم؛ نمی خواهیم چون زن هستیم از حق و حقوق اجتماعی کمتری برخوردار باشیم. می خواهیم جایگاه اجتماعی مان را، همسرمان را، شغل مان را و خلاصه نوع زندگی مان را با آگاهی و اختیار خود برگزینیم. نمی خواهیم به صرف زن بودن اجبارهای گوناگون بر زندگی مان سایه افکند؛ و با ما هم چون کودکان

نابالغ رفتار شود. می خواهیم چون انسانیم، حق داشته باشیم نه قدرت! و آنان نیز که صاحب قدرتند به حق قانونی خود قناعت کنند. نمی خواهیم چون زورمان کمتر است کتک بخوریم و تحقیر شویم. می خواهیم نه تنها سلطه گری مردان بر زنان از روی زمین محو شود. بلکه می خواهیم در ذهن، زبان و زندگی روزمره، انسان را جایگزین زن و مرد کنیم فقط به این دلیل که انسانیم و در یک کلام می خواهیم نظامی را که عده ای در آن فرودست و عده ای دیگر فرادست هستند حداقل به عقب نشینی واداریم.

در طول تاریخ همواره نخستین سئوالی که والدین هنگام تولد یک نوزاد می پرسند یکسان است "آیا نوزاد پسر است یا دختر؟" ضرورت و فوریت این سؤال نشان می دهد که همه جوامع اهمیت زیادی برای تفاوت بین زن و مرد قایل هستند. اعضای هر جامعه معمولاً این فرض را قبول دارند که حالت خاص مردانگی و زنانگی آنان همانند تمایزات بیولوژیکی بین زن و مرد بخشی از طبیعت انسانی را تشکیل می دهد. لذا نقشهای جنسیتی معمولاً انعطاف پذیر می باشند نیز موجود است. محتوای خاص مردانگی و زنانگی قبل از هر چیز یک محصول اجتماعی است که توسط هر نسل از نوآمخته می شود. در دیدگاه کارکردگرایی فرض بر این است که همه جوامع تفاوتهای جنسیت را تشویق کنند. آنان چنین خاطر نشان می سازند که حداقل در جوامع سنتی و ماقبل صنعت، ایفای نقشهای متفاوت کارکرد زیادی برای زن و مرد داشته است. اما از دیدگاه ستیزگرایان، نابرابری مردان و زنان به سادگی، شکل گیری از قشر بندی اجتماعی است مردان فقط در صورتی می توانند از پایگاه برتر برخوردار شود که زنان پایگاه پست تری داشته باشند و الگوهای موجود نقش جنسیت به مردان اجازه می دهد که امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را حفظ نمایند. منشاء کل نابرابری جنسی از دیدگاه ستیزگرایان عبارت است از نابرابر اقتصادی بین مردان و زنان.

در داستانهای لاک صورتی، زن زیادی و ... یکی از علل مردسالاری، زن بودن زنها است. این امر در این داستانها تا جایی پیش رفته است که زنان این داستانها واقعاً پذیرفته اند که نسبت به مردها فرودست ترند. هاجر شخصیت اصلی داستان لاک صورتی خود اذعان می دارد که ناقص العقل و اسیر است. در حقیقت زنان داستانهای آل احمد، به معنای واقعی زن نیستند بلکه فقط به علت انجام کارهای زنانه در گروه زنان قرار گرفته اند. گویی که کنیزکانی بیش نیستند. اما جلال به زنان چنین نمی نگرد. نگاهی به

نامه‌هایی که جلال در طی سفر سیمین به آمریکا برای وی فرستاده است این موضوع را کاملاً مشخص می‌کند:

«سیمین جان، اگر تنها مورد علاقه‌ی آدم، تنها دل خوش آدم، تنها همزبان آدم، تنها دوست، تنها معشوق، تنها عمر آدم و اصلاً همه وجود آدم را یک مرتبه از او بگیرند و ببرند آن طرف دنیا بگذارند دیگر نمی‌شود تحمل کرد.»^{۲۷}

و در جایی دیگر به صراحت اعلام می‌دارد که عامل موفقیت هایش سیمین بوده است:

«زنم سیمین دانشور است که می‌شناسید، اهل کتاب و قلم و دانشیار رشته زیباشناسی و صاحب تالیف و ترجمه‌های فراوان و در حقیقت نوعی یار و یاور، این قلم که اگر نبود چه بسا خزعبلات که با این قلم درآمده بود... از سال ۱۳۲۹ به این ور هیچ کاری به این قلم منتشر نشده که سیمین اولین خواننده و نقادش نباشد.»^{۲۸}

آل احمد بر طبق اصول جامعه مدنی، خواستار اعطای تمام آزادی‌هایی است که زنان بتوانند با آن به تمام حقوق خویش و همچنین عزت و کمال دست یابند. از دید وی زن با مرد هیچ تفاوتی ندارد و کاملاً با مرد دارای تساوی است. مردان نسبت به زنان دارای هیچ برتری نیستند تا به آنها به چشم حقارت نگریسته شود.

آری زنان در چارچوب قوانین اسلام دارای آزادی هستند، چه در تحصیل و چه در کارهای دیگر، همانگونه که مردان نیز آزادند. اسلام به زنها قدرت داده است اسلام با قراردادن مردها در برابر زنها، تساوی زن و مرد را نشان می‌دهد. زن با مرد هیچ گونه فرقی ندارد و اگر اختلافاتی در این میان وجود دارد به علت نادانی آنهاست.

به هر جلال آل احمد را می‌توان به همراه فروغ فرخزاد از نخستین پیشگامان فمینیسم در ایران دانست.

پی‌نوشتها:

۱. بنوات گری، زنان از دید مردان، محمدجعفر پوینده، ص ۱۳۶
۲. ژانت آفاری، انجمن نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، جواد یوسفیان، صص ۵-۶
۳. جلا آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ص ۲-۳۱
۴. جلال آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ۲۱
۵. جلا آل احمد، سه تار (لاک صورتی) ص ص ۲-۳۱
۶. جلال آل احمد، غریزدگی، ص ۱۰۲
۷. جلال آل احمد، سه تار (بچه مردم) ص ۴۵
۸. جلال آل احمد، سه تار (بچه مردم)، ص ۱۶
۹. جلال آل احمد، زن زیادی (سمنویزان) ص ۳۵
۱۰. جلال آل پنج داستان جشن فرخنده، ص ۳۵
۱۱. جلال آل احمد، زن زیادی (سمنویزان) ص ۳۶
۱۲. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۰
۱۳. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۰
۱۴. جلال آل احمد، سنگی بر وگوری، ص ۷۲
۱۵. جلال آل احمد، سمنویزان، ص ۲۶
۱۶. آل احمد، سمنویزان، ۲-۳۱
۱۷. آل احمد، پنج داستان (جشن فرخنده) ص ۳۷
۱۸. آل احمد، غریزدگی، ص ۱۰۵
۱۹. آل احمد، جشن فرخنده (پنج داستان)، ص ۲۸
۲۰. آل احمد، غریزدگی، ص ۱۰۷
۲۱. قائم مقامی، آزادی یا اسارت زن، ص ۵۶-۱۵۵
۲۲. جلال آل احمد، نفرین زمین، ص ص ۴۳-۲۴۲
۲۳. موسسه فرهنگی طه، تازه های اندیشه، ص ص ۱۰-۹
۲۴. موسسه فرهنگی طه، تازه های اندیشه، ص ۳۳
۲۵. جلال آل احمد، غریزدگی، ص ۱۰۲
۲۶. آل احمد، کارنامه سه ساله، ص ص ۲۰-۲۱۹
۲۷. یادنامه آل احمد، به کوشش علی دهباشی، ص ۸۷
۲۸. یادنامه آل احمد، به کوشش علی دهباشی، ص ۸۷